



نگاهی دیگر به آموزش در دوران کودکی

اولین همایش ملی هویت کودکان ایران اسلامی دوره پیش دبستانی

سالمندی است.

من ابتدا افق‌هایی را که هر کدام از ما در جایگاه یک یادگیرنده از کودکی تا سال‌های دانشگاه طی کرده‌ایم و برای همه ما آشناست، مرور خواهم کرد. برای همین، بخش اول بحشم درباره وضعیت موجود آموزش است.»

وی در ادامه گفت: «ما بین دوره‌ها و پایه‌های تحصیلی، در دبستان آرامش بیشتری داریم. اگر دبستان را در نظام آموزش پلکانی‌مان یک پاگرد بدانیم، من ترجیح می‌دهم که از این پاگرد، به پیش از آن و پس از آن برگردیم و در گستره کل زندگی‌مان، از دبستان و پیش از آن و دبستان و پس از آن و شگفتی‌هایی را که در پرتو آموخته‌هایمان داشته‌ایم، نگاه کنیم.»

من می‌خواهم کتاب‌های درسی را که خوانده و امتحان داده‌ایم، یکی یکی مرور کنم. همه ما تقریباً شش سال ساعت‌های اول و دوم دبستان، ریاضی داشتیم.

به ما می‌گفتند که این ساعت ریاضی بخوان؛

اشاره

دکتر سیمین بازرگان، متخصص برنامه درسی در شانزدهمین همایش علمی انجمن مطالعات برنامه درسی ایران که با عنوان «برنامه درسی پیش از دبستان، فرصت‌ها و چالش‌ها» در دانشگاه مازندران (بابلسر) برگزار شد، طی سخنان مبسوطی، وضع موجود آموزش در کشور را تشریح کرد.

آنچه در پی می‌آید، گزارش سخنرانی ایشان در این همایش است که در روزهای ۲۳ و ۲۴ آبان‌ماه گذشته برگزار شد.

بازرگان سخنان خود را با ارائه چند اسلاید چنین آغاز کرد: «موضوع صحبت من، برنامه‌ای است که نگاهش به آموزش در دوران کودکی، در حالی یکپارچه از کودکی تا

بعد برو بیرون و در زنگ تفریح، بازی کن. ساعت بعد بیا علوم بخوان و دیگر به ریاضی فکر نکن. بعد دوباره زنگ تفریح است و برو بیرون و برگرد ادبیات بخوان و دیگر به ریاضی و علوم فکر نکن. بعد بیا و تعلیمات دینی و هدیه آسمانی بخوان، بینش دینی بخوان. بعد برو بیرون و بیا و دیگر به دینی فکر نکن. از سال دوم و سوم هم قرار شد که مطالعات اجتماعی بخوانیم. هنر هم که نداشتیم و باید فقط نقاشی می کردیم. تربیت بدنی هم اگر وقت می کردیم، داشتیم و اگر وقت کافی نبود، ریاضی را به جای آن می گذاشتند. بنابراین، قطعه قطعه های برنامه درسی ما این گونه جور شد. تقریباً همه ما این تجربه را داشته ایم و الان هم کم و بیش، با وجود همه تلاش هایی که مدیریت دفتر ابتدایی برای مهارت آموزی می کند، فقط موضوع محوری و کتاب محوری، افاق را تعیین می کند و این به هیچ تربیتی با زندگی جور نمی شود. ساعت های درسی متفاوت با یکدیگر و ستون های جدا از هم هستند. سال اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم همه یک جورند و فقط ساعت هایشان جداست».

ایشان سپس به یک خاطره اشاره کرد: «یادم هست در دوره ای که در دفتر ابتدایی کارشناس بودم، زنگ می زدند که مزاحمت های تلفنی زیاد شده است و در کتاب های درسی درباره مراقبت از منابع مانند برق و تلفن و این ها چیزی بنویسید. مجموعه این ها سبب شد که در دوره ای، به کتاب های مهارت های زندگی فکر کنیم. مدتی که در دوره ای خیلی دامن آموزش و پرورش ما را گرفت و باعث آن شد که یک درس دیگر هم به نام «مهارت های زندگی» اضافه شود. ولی باز به ارتباط این ها کمتر توانستیم بیندیشیم. الان به سال ششم هم که می رسیم، کتاب هایی به نام کار و فناوری و پژوهش و تفکر داریم. قبل از آن هم از نگاه دوستان و متخصصان، موضوعی با عنوان طرح کاد بود و برای آوردن آموزش به زندگی تلاش هایی صورت گرفته بود. این بستر آموزش ابتدایی ماست».

این عضو هیئت علمی دانشگاه با بیان اینکه نظام آموزشی ما در دوره ابتدایی حدود ۳۰ کتاب درسی برای بچه ها چینی می کند، گفت: «در پناه این نظامی که ما می چینییم، تجارت کتاب های کمک درسی شکل می گیرد که ضروری هم هستند و به آن ها هم نیاز داریم، اما نظام آموزشی می تواند به آن ها، برنامه و سمت و سوی مناسبی دهد».

ایشان اضافه کرد: «وقتی ما دبستان را در نظام

آموزشی مهم می دانیم، باید مراقب باشیم که کودکی را قربانی دبستان نکنیم

ما الان در بیش از دبستان هم قطعه هایی از یک پازل پراکنده و بعضی وقت ها هنری و رنگی و رقصنده برای بچه ها تعیین می کنیم که باز گرفتار بلای ساختار و دیسیپلین است. این افاق را در دوره های بعد هم تکرار می کنیم و بچه ها را به این سمت سوق می دهیم که شما برو رشته ریاضی، تو برو تجربی، شما برو علوم انسانی و اگر در رشته های نظری هم موفق نشدی، برو در هنرستان هنر بخوان. در دانشگاه ها هم همین اتفاق می افتد و کتاب های درسی، که شاید بهترین کتاب ها هم هستند، با زندگی ارتباطی ندارند و تازه ما می خواهیم بعد از این دوره ها زندگی را شروع کنیم.

کودکی که مخاطب این برنامه است، کتاب های درسی زیادی را می خواند و امتحان های زیادی می دهد. این ایام، طلایی ترین دوره زندگی بچه ها و بالاترین شوق والدین، همراه ما متولیان نظام آموزشی است، ولی برنامه ما برای بچه ها با زندگی جفت و جور نیست».

زندگی را باید به تاروپود برنامه آموزشی آورد

وی افزود: «آنچه ما اکنون می توانیم در پی آن باشیم، این است که زندگی را به تاروپود این برنامه و مجموعه پازلی که به هیچ وجه با هم جور نیست، بیاوریم.

به نظر شما، آیا بهتر نیست یک بار دیگر از کودکی (آنجا که دغدغه کتاب درسی نیست)، یادگیری چگونه یاد گرفتن را از نظر مهارت های تفکر انتقادی، الگوسازی، طبقه بندی و بیان اندیشه آغاز کنیم؟ با تأکید می گویم «کودکی» و نمی گویم «پیش دبستان»، چون وقتی می گوئیم پیش دبستان، عنوان دبستان یعنی ناکامی هایی که در پیش دبستان می ماند که در دبستان جبران شود و در دبستان می ماند تا در دبیرستان جبران شود و بعد از بزرگسالی، با کمترین مهارت، نیاز به کارگاه مهارت های ارتباطی، مهارت های گفت و گو و ... پیدامی کنیم.

وقتی شبکه های اجتماعی را باز می کنیم، دست کم ده بار در روز درباره سواد اطلاعاتی، سواد ارتباطی، سواد مهارت های اجتماعی، سواد اقتصادی و ... توصیه هایی می بینیم. پس باید افاق دیدمان را نسبت به دنیای پیچیده امروز و تمام نظرها، توصیه ها و پیام هایی که نظام آموزشی و زندگی به ما می دهد، باز و وسیع کنیم.

به راستی، چقدر درس، چقدر مطلب، چه حجمی، کی، کجا و چگونه باید آموزش داده شود؟ رشدی ها می گویند در سطح رشد. جلوتر می آیم؛ شناختی ها از پرورش شناخت می گویند. وقتی همه این ها را دنبال می کنیم، پدیده تغییر به عنوان یک اصل تغییرناپذیر همیشه در کنار ماست. کدام مهارت؟ چه میزان مطلب؟

مرور که می کنیم، به شرایط پیچیده ناشی از آن ها می رسیم: کشتی سرگردانی در دریای موج از خواسته های متنوع جامعه، اطلاعات، مهارت ها، خودمدیریتی و همه این ها که وقتی می شنویم، برایمان بسیار جذابند و می خواهیم به نظام آموزشی مان راه یابند اما جایگاه این ها در ساختاری که طی کرده ایم، کجاست؟

نظام آموزشی، یک دیوار بسته و خارج از فضای زندگی نیست

ما از مدرسه به این پیچیدگی‌ها چه آورده‌ایم؟ دیدیم که در ساعات‌های درسی و جدول زمانی برنامه، با وجود همه تلاش‌هایی که کرده‌ایم، قفل بودیم. من همه آن‌ها و همه آن چیزهایی را که فرزندانمان با خودشان به این دنیای پیچیده می‌آورند، در اینجا آوردم. با پشتیبانی استادانم، پنج سال در آموزش عالی، در پی پیدا کردن راهبردی بودم که بتواند همه نیازهایی را که در لحظه افزون می‌شود، پوشش دهد و اگر یک روز محتوا بود، الان دیگر در «محتوا» محدود نیست، بلکه در «توان» است و منظور از «توان» چیزی است که ما می‌گفتیم: «توانا بود هر که دانا بود».

بازرگان ضمن بیان این مطلب که «من در مطالعاتم، به یک راهبرد رسیده‌ام که به آموزش همگانی از کودکی تا پس از آن پاسخ دهد»، گفت:

«به اعتقاد من، نظام آموزشی یک دیوار بسته و خارج از زندگی نیست. شاید خیلی وقت‌ها بچه می‌خواهد از اینجا آزاد شود که برود در خانه زندگی کند. پس آموزش همگانی ما از ما طلب می‌کند. ما باید در پی تسهیل کسب توانایی‌های فراشناخت در یادگیری باشیم؛ یعنی یاد بگیریم که چطور یاد بگیریم و آموخته‌هایمان را در موقعیت‌های گوناگون به موقعیت‌های بعدی منتقل کنیم و به‌طور تصاعدی به این کار ادامه دهیم. در این صورت، تمام افاق‌های کودکی را تجربه می‌کنیم تا با شگفتی‌های کودکی وارد دبستان شویم، نه با کمبودهای الفبایی و حروفی و عددی و کامپیوتر و همه چیزهایی که به‌صورت مصرفی به فضای آموزشی مان وارد می‌شود. پس مسئولیت نظام آموزشی ما، عمیق چیدن این افاق است که بتواند به این فضا جواب دهد».

وی افزود: من برنامه‌ای به نام «مطالعات برنامه درسی راهبردی» و راهبردم را همین گذاشتم. اما چطور این برنامه را در سطوح آموزشی عملیاتی و برنامه‌ریزی کنیم؟

من نگاه کردم و دیدم که ساده‌ترین منشوری که به مغز ما ارتباط مغز ما با دنیا نزدیک است، یک مکعب است. یک فراقضای چندبعدی ساده که از جنس تلفیق است، اما چگونه؟ تلفیق چه چیزهایی؟

گفتم اگر چه بهترین محتوا، محتوای چندرسانه‌ای است و نه کتاب، باید طعم سلامت مجموعه رسانه‌هایی را که در افاق زندگی است، در مدرسه بچشیم.

بهترین شایستگی‌های قابل کسب از کودکی چیست؟ همه ما می‌توانیم نام ببریم. شایستگی‌ها و روش‌های یاددهی - یادگیری نوین بالاترین مبانی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه هر کدام در جای خود مهم و لازم‌اند، اما کافی نیستند و نمی‌توانیم آن‌ها را به‌صورت مستقل در کتاب‌های مهارت‌های زندگی و ارزش‌های زندگی جا بدهیم بلکه در پرتو روش‌ها، محتوا و مجموعه این‌ها با هم زندگی می‌شود؛ یعنی زندگی در تک‌تک درس‌های کلاس. وقتی آهن‌ربا درس می‌دهم، بروم و آن را در خانه پیدا کنم و با آن بازی کنم. کتاب تلاش می‌کند که این‌ها را بگوید اما روشش مدد نمی‌کند، فضای یادگیری مدد نمی‌کند و بچه ناکام، به دوره بعدی دل می‌بندد. اما اگر یک برنامه قوی بچینیم، قطعاً بخش پشتیبان ما، کمک آموزشی ما، ناشران ما در همراهی با آن کمک می‌کنند؛ چرا که بنیان را در نگاه

برنامه نه در کتاب می‌بینیم و تلاش می‌کنیم در نگاه برنامه‌ای به نظام آموزش، آنچه به فرد کمک می‌کند که از توانایی مشارکت در چرخه دانایی برخوردار شود و بتواند حرفی برای این پیچیدگی داشته باشد، مطرح شود. اگر مصرف‌کننده است، مصرف‌کننده دانای این پیچیدگی باشد و اگر تولیدکننده است، برگ جدیدی بگذارد. توجه داشته باشیم که وقتی با درس زندگی نکنیم، وقتی تلفیق نکنیم، وقتی فناوری را نبینیم، مشکل پیدا می‌کنیم. مجموعه این‌ها ما را در یک چرخه تلفیق همراهی می‌کند. جلو می‌رویم و به تعریف برنامه درسی راهبردی نگاه می‌کنیم: فراکنشی و منعطف. یعنی برنامه دیگر نمی‌تواند به بیرون واکنش نشان دهد. پس لازم است مهارت و نگرش در تارهای زندگی در مدرسه و بعد از مدرسه تنیده شود. نمی‌گوییم پیش از دبستان، می‌گوییم دوره کودکی، اما این وضع مبتنی بر چیست؟ راهبرد را می‌شناسیم. مبتنی بر فراهم‌سازی چه امکانی؟ باید تعامل تحولی میان مبانی، اصول، عوامل و عناصر (از والدین و برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران گرفته تا یک وفاق جمعی)، اتفاق بیفتد تا یادگیرنده ما بگوید: من می‌توانم، من خودم را شناختم و می‌توانم با موقعیت جدید روبه‌رو شوم.

تأکیدم بر این است که اگر ما سه مبنای روان‌شناسی، فلسفی و جامعه‌شناسی را تعریف می‌کنیم، تعامل میان این‌ها و نقش فناوری را (نه از منظر ابزار، بلکه از منظر تفکر) در برنامه ببینیم. می‌خواهیم یک بار دیگر به یادگیرنده‌مان نگاه کنیم؛ یادگیرنده‌ای که قرار است به دانش، مهارت و نگرش در پرتو همت و خرد جمعی همه ما دست پیدا کند.

خانواده با نظام ارزشی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش و به همین ترتیب، مدرسه و به همین ترتیب همه چیزهایی که اثرگذارند، اما چه می‌شود که از ۳۵ نفری که به مراکز آموزشی می‌آیند یا در خانه‌های ما به دنیا می‌آیند، تنها چند نفرشان می‌توانند حرفی برای خانواده، جامعه و مدرسه داشته باشند و حالشان خوب باشد؟

تأکید می‌کنم که باید توجه داشته باشیم که مهارت‌ها لازم‌اند اما کافی نیستند. پروژه‌ها لازم‌اند اما کافی نیستند. فعالیت‌ها لازم‌اند اما کافی نیستند و تعامل این‌هاست که زندگی را به‌عنوان یک مدل و الگو برای ما رقم می‌زند.

ساعات‌های درسی متفاوت و ستون‌های جدا از هم هستند و با زندگی جفت‌وجو نمی‌شوند